

تقسیم

ما گرسنگی را میان خود تقسیم کردیم
تا یکسان بخوریم
عریانی را،
تا یکسان بپوشیم
و خونمان را
تا یکسان بمیریم
لیکن آنگاه که در چنبره ترس گرفتار آمدیم
و بر آن شدیم
که گرسنگی را در پیشگاه قاتلان گندم
به سیری بدل کنیم،
عریانی را در آستانه‌ی کفن دزدان
به خوش لباسی بدهیم
و خونمان را به بانک مرکزی بسپاریم،
و هنگام،
که تنی چند از مایان
بر خوان نشستند،
دیگر یکسانی را برای خود نخواستیم،
برای نخستین بار یکسان نماندیم
و در میدان یکسان نزیستیم

1980

اسب

اسبی تن به غرقاب داد
غرقاب پرسید:
- در رسیدنت به ساحل
ترا چه نثاری خواهد بود؟
اسب گفت:
- سواری که بر ترک خویش
اندوه جنگل می کشد
و به ترانه‌ی باد
لبخند می زند.